

«تاجر شیرازی» یا «شاعر شیرازی»؟

جويا جهانبخش

در کتاب رُبْدَةُ التَّوَارِيخِ صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی حسینی که نخستین بار تحت عنوان أخبار الدولة السلجوقية به چاپ رسیده است و از نفايس مؤلفات قدماست، آنجا که ماجرای کارزار سلطان آلب ارسلان و رومیان و اسیری قیصر روم به دست سلجوقیان گزارش گردیده است، نویسنده در ضمن تفصیلی که آورده، نوشته است:

«سمعت من خواجا امام مشرف الشیرازی التاجر علی شاطی جیحون مقابل دَرغان و نحن منحدرون إلى خوارزم قال سمعت من مشائخی أنه لما تقاتل عسکر السلطان الب ارسلان و عساکر الروم سیر ملک الروم رسولاً إلى السلطان و قال له اتنی قد أتیتک و معی من العساکر ما لا قبل لک به ... [إلخ]»

(أخبار الدولة السلجوقية / [رُبْدَةُ التَّوَارِيخِ]، الصدر الكبير العالم صدرالدین ابوالحسن علی بن السید الإمام الشهید أبي الفوارس ناصر بن علی الحسینی، إعتنی بتصحيحه: مُحَمَّد إقبال، لاهور: نَشْرِيَات كَلِيَّة فنجان، ۱۹۳۳ م، ص ۵۱ و ۵۲).

این «خواجا امام مشرف الشیرازی التاجر» که نویسنده او را برگرانه جیحون دیده بوده است و از وی نقل خَبَر کرده، کیست؟ ... جَمْع أوصاف «خواجا امام» / «خواجه امام» و «تاجر» در حقیقی و شایان درنگ است؛ به ویژه که می دانیم لَقَب «خواجه امام» و «امام خواجه»، در متون قدیم ما،

۱. چنان است در مآخذ چاپی؛ و بر نکته سنجان أهل فضل نیک روشن است که «مشایخ» را، به جای یاء، به همزه نباید نوشت؛ بل به تعبیر گویا و دلچسب بعضی ادب دانان تازی گوی: «هَمْزٌ مَشَايخِ رَوَا نِيسْت!» از برای دانش آموزانی چون خود، آراه روشنداشت، عرض می کنم که: واژه «همز»، هم به معنای همزه آوردن است در کلمه، و هم به معنای عیب کردن و اشاره کردن به چشم. پس آن شیرین بیان نکته دان که گفت: «هَمْزٌ مَشَايخِ رَوَا نِيسْت»، بدین تعبیر دو معنی را در خاطر هوشمندان برمی انگیزد:

یکی، آن که لَفْظ «مشایخ» را نباید همزه داد و «مشائخ» نوشتن به جای «مشایخ» نازواست. دوم، آن که از مشایخ، یعنی: آزیبران و بُزرگان و اوستادان، عیب جویی، و در حقیق ایشان، عیب گویی، نباید کرد.

أَعْلَبَ به مَعْنَاي «پیشوای بُرُزگ» (فَرهَنْگِ لُغات و تَرْکیبات و تَعْبیراتِ دیوانِ ناصِرِ خُشرو، به اِهْتِمَام: دکتر مَهْدی مَحَقِّق - و - گُبرِی بُسْتانِ شیرین، با زَبینی و اِصْلَاح: دکتر مَهْدی نوریان، ج ۲، چ: ۱، تَهْران: مَوْسَسَهٗ مُطالعاتِ اِسْلامی دَانِشْگاهِ تَهْران - دَانِشْگاهِ مِکْ گیل، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۲۲۸) یا قَرِیبِ بَدان و اَز تَرایِ شَخْصِیَّتِ های بُرُزگِ عِلْمی و مَدْهَبی اَز اَهْلِ مَدْرَسَه و خانقاه به کار رَفْتَه است (نیز نَگَر: دیوانِ عَزَلِیَّاتِ مَوْلانا شَمْسِ الدِّینِ مُحَمَّدِ حَافِظِ شیرازی، به کوشش: دکتر اَسْتِید [خَلیلِ حَطِیبِ رَهْبَر، چ: ۳۷، تَهْران: اِنْتِشاراتِ صَفیِّ عَلِیْشاه، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۱۷۹])؛ چنان که حَافِظِ هَم از «اِمَامِ خواجه که بودش سَرِ نَمَازِ دَرِاز...»^۲ و «... اِمَامِ خواجه^۳ که سَجاده می کشید به دوش» یاد کرده است.

۲. بَعْضِ مُعاصِرانِ ما، دَر اِین بَیْتِ حَافِظ - که اَلْبَتَّهٗ دَر بَعْضِ نُسخِ دیوانِ او، اَز بِن، نِیست - «اِمَامِ خواجه» (به اِضافَه) خواندَه اند (نَگَر: دَرسِ حَافِظ، دَکتر مُحَمَّدِ اِسْتِغْلامی، چ: ۲، تَهْران: اِنْتِشاراتِ سُحْن، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۱/۳۹۱)؛ و اِین خوانش، دَر شِعرِ فارسی سابقه دارد (سُنْج: اِلَهی نامه، عَطَّان، مُقَدِّمَه لَو [تَصحیح و تَعْلِیقات: دَکتر مُحَمَّدِ رِضا شَفِیعی گَدگنی، چ: ۵ / و اِبرایشِ دُوْم، تَهْران: اِنْتِشاراتِ سُحْن، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۲۴۳، ب ۲۹۶۶). و اَنگَهی، بَعْضی، اَز «اِمَام» اَن «اِمَامِ خواجه» نیز به مَعْنای اِمَامِ جَماعت و اِمَامِ جُمعَه و اِمَامِ شَهْرِ مُنْتَقِل شُدَه اند (نمونه را، نَگَر: دَرسِ حَافِظ، دَکتر مُحَمَّدِ اِسْتِغْلامی، چ: ۲، تَهْران: اِنْتِشاراتِ سُحْن، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۱/۳۹۱)؛ حال آن که هَر چَند مُمْکِن است «اِمَامِ خواجه» ی مَنظُور حَافِظ، اِمَامِ جُمعَه و اِمَامِ شَهْرِ یَا لَأَقْلِ اِمَامِ جَماعت بوده باشد، گویا هَمَّهٗ «اِمَامِ خواجه» ها و «خواجه اِمَام» های مَذکور دَر مَتونِ قَدِیم، لَزومًا اِمَامِ جَماعت یا اِمَامِ جُمعَه یا اِمَامِ شَهْرِ نَبودَه اند.

شاید دَر نَگِ اَنگِیز تَر از اِینْ ها، تِیانِ یَکی اَز بُرُزگ تَرینِ حَافِظِ شِناسانِ عَصْرِ ماست که قَرموده: «خواجه لَقْبی اِحْتِرام آمیز تَرایِ صاحبانِ مقاماتِ دولتی بوده است و تقریباً مُعادِلِ "اَقا" و "جَناب" دَر زَبانِ جاری امروز. دَر تَعْبیرِ "اِمَامِ خواجه" یک نوع طَنز و اِسْتَهْزَا نَهْفْتَه است.» (دیوانِ حَافِظ، خواجه شَمْسِ الدِّینِ مُحَمَّدِ حَافِظ [شیرازی]، به تَصحیح و توضیح: پَرویزِ نائیلِ خانلری، ج ۲، چ: ۲، تَهْران: شَرکَتِ سِهامیِ اِنْتِشاراتِ خوازمی، ۱۳۷۵ ه.ش.، ص ۱۱۵۶).

می نویسم:

این قَرمایِش، سَزایِ دَر نَگِ و با زانَدِیشی است.

«خواجه اِمَام» را که اَز هَمانِ دو لَفْظِ «خواجه» و «اِمَام» تَشْکُلِ یافته و ریخْتِ دِیگَر هَمانِ «اِمَامِ خواجه» است، اَمثالِ اَمیر مِعْرَی و سوزنی سَمَر قندی (دَر سُرودِ های غَیْره زلی اش) و عَبدِ الجَلِیلِ قَزوینی رازی دَر کتابِ نَقْضِ و نِظامی عَرُوضی سَمَر قندی دَر مَجْمَعِ التَّوَادِر (/ چهار مقاله) و شیخِ اَحْمَدِ جامِ دَر رَوْضَهٗ اَلْمَذْنبِینِ و مُحَمَّدِ مَنوَّرِ دَر اَسْرارِ التَّوْحِیدِ و نَجمِ دایه دَر مِرصادِ اَلْعِبادِ و عَوفی دَر جِوامِعِ اَلْحِکایاتِ خویِش و فَضْلِ اللّهِ بِنِ عُمْتانِ بِنِ مُحَمَّدِ اِسْفَرزایِ دَر شَرَحی که بَر اَخْبار و اَبْیاتِ و اَمثالِ عَرَبیِ گَلیله نِوشْتَه و هَمچُنِینِ مُتَرَجِمِ دِیرینه روز رسالهٗ قُشَیْرِیَه و مَحَرِّرِ تاریخِ بَخْرایِ فارسیِ قَدِیم، و دِیگَرانِ اَز قَدَمایِ ما، به کَرّات و مَراتِ دَر جائِ هائی به کار بُرْدَه اند که صَبغَهٗ طَنز و اِسْتَهْزَا نَدارد.

البَتَّهٗ تَعبیدِ نِیست حَافِظ، با شِگَر دِهایِ ویژهٗ خود، اِرادهٗ طَنز اَنه ای اَز «اِمَامِ خواجه» کَرْدَه باشَد؛ لیکِ دِیگَرانِ هَمینِ دو لَفْظِ «خواجه» و «اِمَام» را دَر کِنارِ هَم بارها بی هیچ رو بُکَرْدِ طَنز اَنه و رِیْشْخَنْدِ آمیزی به کار بُرْدَه اند و پِیْداست چنان طَنز و اِسْتَهْزَائی که گَفْتَه شُدَه، اَز نِهادِ اِینِ هَم نِشِینِی شایعِ بَر تَمی خاسته است.

«خواجه اِمَام» هَم که بارها دَر پارهایِ اَز کِتابِ های تاریخی و تَراجِمی و اَدَبی تازی چو نانِ نِوشْتَه های دَهَبی و صَفَدی و اِبِنِ کَثِیر و اِبِنِ حَجَرِ عَسَقَلانی و نُویْری اَمَدَه است، بوی طَنز و اِسْتَهْزَا نمی دَهد.

۳. دَر بَعْضِ نُسَخ: اِمَامِ شَهْر.

در کتابخانه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در تهران، آنجا که مجموعه‌ای از کتاب‌های کتبخانه شخصی استاد علامه آجل، جلال‌الدین همائی اصفهانی - طیب‌الله‌تراه و جعل فردوس الجنتی مستقره و مأواه - نگاهداری می‌گردد، در ضمن مجموعه، نسخه‌ای چاپی از همان کتاب اخبار الدوله السلجوقیه محفوظ است که استاد انوشه‌یاد همائی به شیوه شناخته‌دلیپذیر خویش حواشی و تعالیقی بر آن افزوده‌اند.

استاد همائی، در شماره آن حواشی و تعالیق، در یادداشتی که راجع به «ص ۵۱» از متن به کتاب إلحاق فرموده‌اند، نخست بخش آغازین همان فقره متن مزبور را که نقل کردیم آورده و سپس در دنباله مرقوم داشته‌اند:

«ممکن است حدس بزنند که مراد سعدی شیرازی باشد که او را خواجه امام گفته و شاید کلمه «التاجر» تحریف «الشاعر» باشد؟

اگر این احتمال درست درآید قسمتی مهم از زندگانی سعدی معلوم می‌شود؛ والله العالم (جلال همائی).

توضیحاً مؤلف این کتاب تا حوادث اوایل قرن ۷ هجری را که زمان سلطان جلال‌الدین مینکبرنی است متعرض شده است: ص ۱۹۷».

می‌نویسم:

آنچه استاد همائی مجال طرح داده‌اند، حدس مهم استادانه‌ای است. شاید «قسمتی مهم از زندگانی سعدی» را بر ما روشن نداشت، لیک اگر بتوان این حدس آن دانشی‌مرد تیزفهم فرزانه را قوت داد، خبر مذکور هم، چونان هر خبر تاریخی دیگر که راجع باشد به سعدی، از برای ما آلتی عزیز و معتنم خواهد بود و لا اقل روشنگر گوشه‌ای از تاریخ حیات شیخ شیراز... افزون بر این‌ها، گواهی توجیه‌برانگیز خواهد بود بر نفس توجیه و اهتمام سعدی به جزئیات رخدادهای مهم سیاسی و تاریخی که شواهد دیگری نیز در آثار و اقوال او دارد (و این همه، سعدی را ما ممتاز می‌گرداند از آن خانقاه‌نشینان عزلت‌گزینی که اگر جهان را آب می‌بُرد ایشان را خواب می‌بُرد؛ و می‌بُرد!).

*

از تاریخ پژوهی متتبع آرجمند، استاد علی‌بهرامیان، سپاس‌ها دارم که تصویر یادداشت علامه همائی را از برای این دل‌داده سعدی و شیفته همائی فرستادند و آرزاه مهر، توجیه مرابدان جلب کردند. اگر در نشر این فائدت فُضلی باشد، نخست راجع خواهد بود به جناب استاد بهرامیان. رزقه الله ما یتتمناه فی أمور دینیه و دُنْیاه!

نوشیدنی شدیداً اللّٰحن!

جویا جهان‌بخش

یکی از معاصران ما که در بازنویسِ خاطراتِ بی‌واسطه و باواسطه خود از اهلِ فرهنگ و آداب و هنر و سیاست قلم‌گردانی‌ها کرده است، در یادکرد بیگانه‌آدینه‌ای در تابستان ۱۳۴۵ هـ.ش. که در آن، سری به کافه نادری زده است تا قهوه‌ای بنوشد و شاید دوست یا آشنائی را نیز در آن غروبِ دلگیر ببیند، نوشته است:

«داشتم خودم را با نوشیدن قهوه سرگرم می‌کردم که از بختِ بلند دیدم فروغ فرخ‌زاد از در درآمد. فروغ وقتی وارد شد، نگاهی به اطراف انداخت تا شاید آشنایی پیدا کند. من تا او را دیدم از جا بلند شدم. آمد نشست. خسته و آفسرده به نظر می‌رسید. پرسیدم چه میل دارد. گفت آنچه میل دارد ظاهراً در این ساعت در اینجا فراهم نیست. گفتیم مثلِ من فعلاً با چای و قهوه‌ای بسازد تا به زودی در مشرف به باغ باز شود و بتوان از نوشیدنیهای شدیداً اللّٰحن تر از چای و قهوه هم برخوردار شد. قبول کرد. ...»

(یادها و دیدارها، ایرج پارسى نژاد، ج: ۱، تهران: فرهنگ نشر نو- با همکاری: نشر آسیم-، ۱۴۰۰ هـ.ش.، ص ۸۵).

الباقی حکایت و تفصیل این که درهای خیاط کافه نادری هم باز شد و جماعتی در ملازمت شاعره بدان جارفتند و شاعره «زیاد می‌نوشید»، و سپس ماجرای آن «کافه لاتین» مردانه که پس از نیمه شب شاعره مشت جماعت را بدان رهنمون شد و خود و دیگران را تا دمدمه‌های سحر در آن مشغول داشت و پس از آن هم با آن که دیگر بروی پایش بند نبود راهی «شکوفه نو» شد و در تالار رقص آن جا با هریک از هم‌راهانش رقصید و وقتی هم که سپیده زده بود باز به همراهان محمور خواب‌آلوده از یاد آمده پیش‌نهاد می‌کرد از برای نوشیدن قهوه به خانه او بروند (نگر: همان، صص ۸۵-۸۷)، عجالتاً مورد بحثِ راقم نیست؛ هر چند بی‌گمان به کار آن گسان می‌آید که حقیقتِ احوالِ فروغ فرخ‌زاد را شناختن می‌خواهند و طالبِ وقوف بر کار و بار زنی بی‌مبالات اند که در عالم

مَسْتَمِي مِي كُفْت: «مَنْ هَمَّ كَه خَيْلِي زَنْ نَيْسَتَم!» (همان، ص ۸۶) و «گویا بازندگی شَبَانَةُ تَهْرَان» نیز «بیشتر از همه» آن آقایان هَمَقَدَمَش «آشنا بود» (همان، ص ۸۷)!

بُكَدَرِيم... آنچه مَطْمَحِ نَظَرِ اَيْنِ طَالِبِ عِلْمِ است، اُسْلُوبِ تَعْبِيرِ رَاوِي است که از قِضَا دَر سَخْنِ سُنْجِي هَم دَسْتِي و مُؤَلَّفَاتِي چُنْد دَارَد؛ آن جا که می نویسد:

«... تا به زودی دَر مَشْرِفِ به باغ باز شُود و بتوان از نوشیدنیهای شَدِيدِ اللَّحْنِ تَر از چای و قَهوه هَم بَر خوردار شُد...».

لا بُد پیداست مقصودشان از «نوشیدنیهای شَدِيدِ اللَّحْنِ تَر» چیست؛ اَمَّا خُودِ اَيْنِ تَعْبِيرِ، چگونه تعبیری است؟ و چرا بایدش به کار بُرد؟

زَبَانِ ما، پُر است از «شَرَاب» و «مَشْرُوب» و «باده» و «مِئ» و «مُل» و «خَمَر» و «رَحِيق» و «بِگَمَاز» و «صَهْبَا» و «نَبِيد» و چه و چه ها، و حَتَّى عِنْدَ اللُّزُومِ: «آبِ شَنگُولِي» و «زَهْرِمَارِي» و «أَمُّ الْخَبَائِثِ» و... که جُمْلگی دَر هَمِين زَمِينه، دَلَالَتِ هَايِ عامِ یا خاصِ دَارند، و دَر بَافِثِ هَايِ بَلَاغِي گوناگون به کار گرفته می شُوند... گاه نیز این شَرَابِ زُور آور می شُود و مَثَلًا شَرَابِ مَرْدِ افگن می گردد. خود شَرَابِ را به تُندی و تیزی و قُوَّتِ و زُور آور می مَانند اَيْنِ هَا موصوفِ می تَوَان ساخت؛ کَمَا اَيْنِ که اِنگِلِيسِي زَبَانِ هَا هَم مَثَلًا تَعْبِيرِ hard drink را دَارند که البتّه به مَعْنَايِ «مَشْرُوبِ قَوِي» است. ... باری، شَرَابِ، لَحْنَشِ کُجا بود؟ تا شَدَّتِ لَحْنَشِ باشَد!... تَعَابِيرِي چون «شَدِيدُ اللَّحْنِ» و «شَدِيدُ اللَّهْجَه» را فَارسِي زَبَانِ، به طُورِ مَعْمُولِ، از بَرایِ چيزهايِ ديگر به کار می بَرند.

راوی، نِشَانَةُ خَاصِي به کار بُرده است تا دَر بَايِمِ دَر اَيْنِ مَقَامِ قَصْدِ مِزَاحِ و طَنَازِي دَارَد؛ لِيکِ اَگَر قَرَضِ گُنِيمِ چُنِين قَصْدِي نيز دَر مِیَانِ بُوْدَه باشَد و رَاوِي خَواستَه تا شَوْخِ طَبْعَانَه قَالِبِ عَادَاتِ زَبَانِي را بَر شِکَنَد و با اِسْتِخْدَامِ تَعْبِيرِ «نوشیدنی شَدِيدِ اللَّحْنِ» به نوعی «خوشمِزگی» گُند، یا از هَر بَابِ ديگر به مَجَازِ شَدَّتِ لَحْنِ را به نوشیدنی مَنسوب دَارَد، گویا جَهْدِي بی توفيقِ کَرده است و حَاصِلِ اَن سَخْنِي بَارِدِ از کار بَرآمده... خُلاصَه، به قولِ طَلَبَةُ عُلُومِ قَدِيمَه: ما قَصِدَ لَمْ يَقَعْ و ما وَقَعَ لَمْ يَقْصِدْ.

مَنْ بُوْدَه وَ قَتْنِي اَن تَعْبِيرِ «نوشیدنی شَدِيدِ اللَّحْنِ» را خوانَدَم، نمونه ای را از نَثَرِ شُستَه رُفْتَه و رَسَايِ اُسْتادِ اَنوشَه ياد مَجْتَبِي مِپُئوي (ف: ۱۳۵۵ هـ. ش.) قَرَا ياد آورَدَم که دَر اَن قَرِيبِ به هَمِين مَعْنِي و مَضْمُونِ مَورِدِ گُفْتِ و گوئی را بی هيچِ گِرِفتِ و گيرو تَكَلُّفِ، بَلِ به شيريني و زَوَانِي، بَيانِ کَرده است. اُسْتادِ مِپُئوي - که خُدايشِ جامه بَخُشايِشِ اَن جَهَانِي دَر پُوشاناد! - دَر بَارِ گُفْتِ خَاطِرَاتِ عَهْدِ شَبَابِ و اَيَّامِ مِصَاحَبَتِ و مُنَادِمَتِ خَويشِ با صَادِقِ هِدَايَتِ و ديگر يارانِ قَدِيمَشِ دَر گُروهِ مَسْتَمِي به «رَبْعَه»، نِوشْتَه است:

«... اِجْتِمَاعِ ما غَالِبًا دَر قَهوه خانَه و رِستورانِ اِتِّفَاقِ می افتاد و اِگَر اَيْنِ را از مَقُولَةُ تَجاَهَرِ به فِسَقِ

نشمارید گاهی مشروبهای قوی تر از آب هم بی پرده پوشی می نوشیدیم و گفته های تند و انتقاد های سخت هم از ما شنیده می شد و بسیار اتفاق می افتاد که بدین جهت عرضه ملامت و اظهار نفرت دیگران هم می شدیم. ...»

(نقد حال، مجتبی مینوی، ج: ۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱ ه. ش.، ص ۴۵۷؛ تأکید از ماست).

آنذکی بیش از محل حاجت و استشهد را از نثر استاد نقل کردم. ... باکی نیست. ... فارسی صحیح فصیح سلیس و پدرو مادر دار را باید از امثال مینوی فرا گرفت که در انشای فارسی، هم از موهبت خدادادی برخوردار بودند، و هم با مجاهدت علمی و تتبع در آهنگ، ذوق سلیم خویش را تربیت کرده و آداب و اصول سخن راندن مردمان فرهیخته گشاده زبان را درآموخته بودند.

«سُخَن» «مینوی وار» نیکو بُود «سُخَن» های «ما»، «مینوی وار» نیست!